



24 دسمبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به رویدادهای تاریخی:

اسرار نهفته شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة والدین

به استناد "سراج التواریخ"

(قسمت چهاردهم)

وقایع روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه 1337ق

«در شب این روز، پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنج شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبسش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر شمرده به پاداش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمرقصد نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و اذاء و ضرر رها می شوید.» (صفحه 707)

نقل تبریک و بیعت نامه نصرالله خان:

«از سوی دیگر امیر نصرالله خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزانه و علوفه و بلوای فوج نظام، دستاز حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از سلطنت خلع کرده، به امضای خامه خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود که [متن بیعت نامه]:

"حضرت الهی جل سلطانه، وجود عزیز فرزند ارجمند کامکار و نور دیده برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته، به مقاصد دارین کامیاب گرداند و چون به موجب التجاء و

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې دلېکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

بیعت ارجمندان سعادتمندان معین السلطنه و عضد الدوله و باقی ارجمندان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارت افغانستان را قبول کرده، مشروحاً به حضور ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. درثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتیم و محض از برای سرپرستی شما و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزرده‌گی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دل‌بند ارجمند خود، به قراری که می دانستم می دانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. ان شاءالله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد باقی ایام به کام باد." [پایان بیعت نامه]

«اعلیحضرت امیرامان الله خان این استعفی نامه عم محترم خود را از امارت که در روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور به حضورش به ذریعه پست واصل گردید، فوراً فوتوگرافی فرموده در ولایات و بلدان و امصار و محالات انتشار و به عموم ملت اخبار داده، آتش فتنه و فساد را که نزدیک به اشتعال و التهاب آمده بود، خاموش نمود. روز نهم حوت ماه شمسی را که مطابق با این روز میمون و فیروز بود، برای جشن استقلال امارت خود قرار داد.» (صفحه 708)

خاتمه یافتن کار جلال آباد و فرار حاجی عبدالرزاق خان:

«پس از وقوع این واقعه، ایشک آقاسی محمود خان و ملاء عبدالشکور خان پسر سعد الدین خان قاضی القضاة که از وصول علیا حضرت سراج الخواتین، اعلیحضرت امیر امان الله خان را معلومات صحیحه از شور و غوغای سپاه نظام و راه خلاف برداشتن ایشان و بی اوضاعی نصرالله خان و عدم اسلحه و قورخانه و خزانه و علوفه و غیره اسباب امارت حاصل گردیده، هر دوتن را به سواری موتر برای هدایت و استمالت و تسلیت بیعت کنندگان به امیرنصرالله خان رهگرای جلال آباد فرموده بود، وارد گردیده تمامت شهزادگان و اعیان و منصب داران را در قصر سراج العمارت دعوت و تبلیغ فرمایشات تسلیت آیات امیرامان الله خان را کتباً و اعلاناً با خود آورده بودند، به وضع و شریف و قوی و ضعیف نموده، همه را از عفو عسبانی که به نصرالله خان بیعت کرده و به مردم کابل نامه تنبه و تهدید فرستاده بودند، مطمئن خاطر ساختند. پس از آن قریب هنگام عصر، بیرق امارت نصرالله خان را یکی از چاکران دولت که هنوز به فراز قبه دروازه باغ شاهی افراخته و پرچم کشا بود، فرود آورده خود او [سردار نصرالله خان] براسپ سوار و به حالت سوگوار، از باغ شاهی خجالت زده و منفعلانه برآمده، با سه تن از خدمه خود چون منشی میرزا محمدعمر خان و علی احمد پسر امیر محمد داکی و محدعلی کتابدار که بجز ایشان درین وقت کسی در نزدش باقی نمانده بود، درویش آسا روی به سوی جای خود نهاد و از قفایش ایشک آقاسی محمود خان عده ای از دسته میراسپور و رکابی را مأمور نمود که در اطراف جای او به حفاظت قیام نموده، ساعی و مواظب باشند که بر موتر نشسته راه فرار جانب پشاور نسپارد که گویا در عصر روز پنج شنبه بیست و پنجم مذکور ماه جمادی

الاولی، از تخت امارت برخاسته، اختر اقبالش در حضيض وبال فرود شد و در تحت حراست نظر گرفتار آمد.»

«در خلال این حال حاجی ملاء عبدالرزاق خان که فتوی بربغی و طغیان امیرامان الله خان و اهالی کابل داده بود، از وارون و دیگرگون گردیدن حالت نصرالله خان به اندیشه هلاک جان خود، با پسر خویش راه فرار جانب کوهستان مهمند پیش گرفت و در آنجا همی بود تا که در محاربت دولت افغانستان با دولت انگلیس، خدمات شایسته در سرحد جنوبی و وزیرستان نسبت به دولت و ملت اسلام به تقدیم رسانیده، در پایان کار معفو و از راه طلب در کابل آمده مورد و میذول عطا و موهبت شاهانه و قرین راحت و رفاهت گشته و ایشک آقاسی محمود خان پس از آنکه محافظ به دور نصرالله خان گماشته او را به زیر حراست بداشت، عموم عمله و خدمه امیر شهید را آگهی داد که فردا روز جمعه در اقامتگاه سپاه انجمن شده، بیعت نامه به نام اعلیحضرت امیرامان الله خان از لشکری و کشوری ارقام و امضاء نموده، به پست روز شنبه و یا مصحوب [در اینجا به مفهوم همدست یا بوسیله] کسی از طرف خود ارسال دارند.» (صفحه 709 و 710)

وقایع روز جمعه بیست و ششم جمادی الاولی 1337ق

«در شب این روز راحت و رفاهت اندوز، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و نائب السلطنه چند روزه و شهزاده حیات الله خان عضالدوله، تبریک نامه امارت و استدعای امان جان و حصول اطمینان خاطر به حضور امیرامان الله خان ارقام و با خامه خاص امضاء کرده، ارسال حضور او نمودند که [متن نامه]:

"برادر عزیز ارجمند به دل و جان پیوند، چون که اراده ازل برین واقعه جانکاه قبله اعظم معظم ما ها و شما رفته، چاره ای از آنکه دفع می شد نبود و شورش و عوارض که در همین یک هفته چه دربین خاندانی مان و چه در جلال آباد به نظامی پیش شد و دیده شد که اگر آتش نفاق شعله خود را زیاد کند، بسا بربادی و خرابی یک عالم انسانیت و تباهی دودمان سلطنت را نشان میدهد، لهذا از آنجا که خلعت شاهی به وجود آن برادر عزیز زیبا افتاده، امامت و امارت نصیبش شده، خوب شد که از برادران خود مبارکباد به سمع شریف شان برسد و ابلاغ مبارکباد مبارکباد و مبارکباد نمودیم و اطمینان خود را از آن برادر عزیز خود امیدواریم که حاصل طرفین باشد، بعد سررشته آمدن را نموده ملاقات حاصل شود. ان شاءالله، ای غایب از نظر به خدا می سپارمت، تحریر فی لیل جمعه 26 ماه جمادی الاول"

«اعلیحضرت امیرامان الله خان مکتوب هر دو برادر مهتر خود را نیز به صنعت فوتوگراف نقل و عکس برداشته، جهت تسکین خاطر عموم ملت که نظر به میل و رغبت زیاد امیر شهید به جانب شهزاده عنایت الله خان مترصد ادعای او مر امر امارت را بودند، در تمامت بلدان برسبیل اشتهاار متحدالمال نشر فرمود که دل از او برکنده، یک جهت ربقه اطاعت و متابعت امارت با میمنتش را به رقبه طوع و رغبت نهند و از تشویش حدوث انقلاب برهند و هم نامه تسلیت ختامه به امضای خامه خاص اخوت اختصاص، به آن دو برادر با اخلاص خویش فرستاده، از تزلزل خاطر ایشان را تسکین و به کمال ملاطفت تأمین داد.» (صفحه 710 و 711)

د پانوی شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

«از دیگر سوی در روز جمعه بیست و ششم، خدمه رکاب شفقت انتساب امیر شهید از بزرگ و کوچک، قرار دعوت و تکلیف ایشک آقاسی محمود خان، روی انجمن شده، به سوی لشکرگاه نظام نهاده به ساعت شش وقت طلوع آفتاب، سواره و پیاده درحالتی که ابر متراکم و دامن باریدن آویخته داشت، راه برداشتند و چون به قریب عسکرگاه رسیده، گروهی در جلو و انبوهی در عقب، سرگرم طی مسافت و وصول در معسکر بودند، که ناگهان ولوله و آشوب از بین افواج نظام برخاسته و عده ای به کشیدن توپ و جماعه ای به برداشتن صندوقهای قورخانه و فشنگ پرداخته، و باران نیز به کمال شدت در باریدن شده، خدمه بی سر و یاور، از مشاهدت این حالت، به خیال آن افتادند که ایشان را برای همین دعوت کرده اند که یک سر آماج توپ و هدف تفنگ سازند و نخل زندگی همه را به قصاص خون امیر مرحوم ازین براندازند. تا که جنرال عبدالرحیم خان و برگد محمدانورخان آگاه شده، ایشان را با دیگران که از عقب رسیده بودند، در عسکرگاه طلبیدند.» (صفحه 711)

گرفتار شدن میرزا محمد حسین خان:

«چون داخل لشکرگاه شدند، سپاهیان را به همان حالت کمر بستن و تفنگ برداشتن و توپ کشیدن و صندوق فشنگ بردوش گرفتن و چپ و راست در جوش و خروش و دویدن دیده، معلومات حاصل کردند که عده ای با غلام رسول وکیل فوجی در طلب و گرفتار ساختن ایشک آقاسی علی احمد خان و میرزا محمد حسین خان مستوفی رفته و علی احمد خان خود را به هر نوع تملق و حیلتی که دانسته و توانسته بر موتر سوار و جانب کابل فراراً رهسپار شده، خود را از چنگ ایشان رهانیده است و میرزا محمد حسین خان در به روی ایشان بسته و تفنگچه نیز جانب ایشان کشاد داده و ایشان در معسکر کس فرستاده، عموم سپاه را با اتواب و قورخانه خواسته اند. در چنین حالت خدمه امیر شهید با البسه تر و پاهای در گل و لای فرورفته، درحجرات سپاهیان و مسجد و زیر باران، حیران ایستاده بودند که ناگهان میرزا محمد حسین خان را با سربرهنه و لای و لجن به رو مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضحیت چون قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند، سپاهیان با سرنیزه تفنگ پراو تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. درعین هجوم و ازدحام، برگدمحمد انورخان به عزم این که لک ها روپیه از مال دولت و عجزه ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع نموده و هزاران نفر از اعیان و اشراف و مأمورین را به دسیسه و اعتساف، خانمان برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع می گردد و پس خود را بردوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پای های خویش را از دو طرف برسینه اش آویخته، هر دو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون..... سوار آمد و در باطن از هدف نوک سرنیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمد انورخان، ترک حمله کرده، سرنیزه حواله او نکردند، همچنان محمدانور خان بر دوش او سوار، از لای و لجن به کمال بدحالی در مبرزش کشانیده و محمد انورخان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند.» (صفحه 712)

«دراین حال عبدالرحیم خان جنرال، سر از اروسی عمارتی که اعیان و بزرگان عمله و خدمه امیر شهید با قاضی ملاء عبدالشکور و بابا مرادخان قاضی عسکر و منشیان حضور امیر مغفور، چون میرزا غلام محمدخان و میرزا عبداللطیف خان و میرزا عبدالرشید خان و میرزا غلام حیدرخان و میرزا عبدالرؤف خان و میرزا محمد ناصر خان و میرزا عبدالواحد خان و محرران ایشان و نگارنده

بی بضاعت قلیل الاستطاعت کثیر المعصیت [فیض محمد کاتب]، برای نگاشتن و امضاء نمودن بیعت نامه، به نام اعلیحضرت امان الله خان انجمن شده بودند برآورده، و سپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمده فرمود که اگر خون ناپاک و را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و مبالغ هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر آنست که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و ازین گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتنند.» (صفحه 712 و 713)

«بیعت نامه متضمن به آیه و حدیث، که نگارنده اوراق آن را در قید تسوید در آورده مطبوع و پسندیده عموم گردید، به خط میرزا محمدناصرخان که از تمامت منشیان در کتابت حسن خط برتر بود، رقم و امضاء کرده، مصحوب میرعبدالواحد خان به پایه سریر سلطنت و حضور اعلیحضرت امیرامان الله خان فرستادند و کار امارت یکسره و مستقل بر ذات شاهانه ایشان بدون ریختن خون و حدوث فتنه تقرر یافته، مردم جلال آباد و کابل و عموم ملت، آسوده حال و مرفه الاحوال گشت.»

«در روز شنبه بیست و هفتم، نظامیان به امر ایشک آقاسی محمود خان که ازطرف اعلیحضرت امیرامان الله خان وارد جلال آباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل [زنجیر] و اغلال [دست یا گردن در حلقه آهنی] انداخته بودند، برعراده های حمل و نقل انتقال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند. سردارنصرالله خان را به سواری موتر و حفاظت چندتن سپاهی، رهسپار نمودند. او درکابل رسیده و محبوس سخت گردیده، درشب جمعه غره ماه رمضان سنه 1338 هجری، در محبس پدرود جهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غرباء به ذریعه چندتن سپاهی در کنار غربی ده افغانان، جسدش در خاک مدفون و پنهان گشت که ان شاءالله شرح حالت حبس و فوت او و واقعات ایامی را که رقم شد، از روز نوزدهم جمادی الاولی که روز میمون و فیروز جلوس اعلیحضرت امیرامان الله خان برتخت امارت است، وقایع نگار عهد سعادت مهد سلطنت او، درقید تحریر و ضبط تاریخ خواهد آورد و امید که نگارش او با نگاشته مسود این اوراق که وقایع یک ساله سلطنتش را از روی کتب ثبت احکام و فرامین و غیره مأخذ صحیحه ثبت و رقم کرده، از وزارت معارف مفقود گردید، مخالف واقع نگردد و از روی روز افتادن نگاشته مفقوده در وقتی که به محل ابرار افتد منحرف نباشد، زیرا که هر نگارنده وقایع سلطنتی باید راه تملق و خلاف نیپماید.»

«الغرض والده ماجده امیر شهید و اهالی حرم و سائر اردوی همراکاب امیر مرحوم، پیهم توسط کارفرمائی نیک محمد خان ایشک آقاسی حضوری، دسته دسته و فوج فوج از روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی، روی به کابل نهاده، تا روز بیستم جمادی الاخری وارد منزل و ماوای خود شدند.»

«الحمدالله که از برکت و اجابت دعای امیر شهید که بار بار به تکرار بنده ذلیل خاکسار را دعای بقای حیات برای به پای بردن و خانه رسانیدن این تاریخ که ذات شاهانه اش بانی و مؤسس آن بود می نمود، منویات آن مرحوم به انجام رسید و به مساعی جمیله حضرت عالی فیض محمد خان وزیر معارف که صدر این نامه مبارک موشح و مزین به اقدامات او گشت، به پای رفت و در روز

د پانوی شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

چهارشنبه ششم حوت ماه شمسی سنه 1304 ش مطابق روز یازدهم ماه شعبان سنه 1344 هجری قمری، انجام پذیرفت و به خط بی نمط نگارنده، فیض محمد پسر سعید محمد، وکیل قوم محمد خواجه، از قاطنین ناهور غزنین صورت ترقیم و تسوید تشکیل داد. « (صفحه 713 و 714)

«اللهم اغفر له و لوالديه و لكل من حقه عليه»

قابل توجه: با همین عبارات جلد چهارم - بخش سوم سراج التواریخ به پایان میرسد، و اما اثر دیگر ملاء فیض محمد کاتب که شامل رویدادهای ده ماهه سال اول سلطنت امیر امان الله خان است، نیز به قید قلم آورده شده که اوراق آن متأسفانه از دفتر ریاست دارالتألیف وزارت معارف آن وقت مفقود گردیده و تا اکنون از آن خبری نیست. اگر این اثر روزی بدست آید، میتوان آنرا جلد پنجم سراج التواریخ محسوب کرد.

(ادامه در قسمت پانزدهم: نگاه اجمالی به قسمت های گذشته و مطالبی از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" در باره قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة)